

انتقال زندان مرکزی مشهد هنوز اندر خم یک کوچه

زندانان دربند وعده‌ها



هراس ناامنی

چندین سال است قصه بی سرانجام انتقال زندان از این محله همه را ناامید کرده است و اهالی در عین کلافگی، در رابطه با این موضوع چاره‌ای جز تحمل نداشتن این وضعیت در آینده چه پیش آید و کی این درد در مان شود، تعدادی توانسته‌اند محل زندگی‌شان را تغییر داده‌اند، اما بیشتر اهالی این توان را ندارند.

پیرمرد، صاحب سوپرمارکت روبه‌روی زندان است. با این که دوربین مدار بسته‌ی داخل همه چیز را نشان می‌دهد، اما از ضریب پایین امنیت در این محله هراس دارد. ماجرای چند روز قبل به خاطرش می‌آید و می‌گوید: جوانی به بهانه خرید چند نخ سیگار سرم را گرم کرد و گوشی تلفن همراه مرا از پشت میز قاپید و رفت و با این که دوربین، سارق گوشی را به صورت کامل نشان می‌داد، هیچ کاری از دستم بر نمی‌آمد. از این اتفاق ها و ماجراها زیاد داریم اینجا.

حاج محمد با اشاره به مرکز سلامت که برای حل مشکل اعتیاد معتادان در روبه‌روی مغازه اش قرار دارد عنوان می‌کند: نمی‌خواهم بگویم همه آنها مشکل دار هستند اما تردد و رفت و آمد این گروه برای محله بی‌آسب نیست.

افسردگی دین هم‌روزی غل و زنجیر

یکی دیگر از اهالی می‌گوید: افسردگی که شاخ و دم ندارد؛ وقتی صبح‌ها به جای دیدن پارک و فضای سبز با تماشای خودروهای ون حامل متهم و دست‌وپاهای زنجیر شده شروع شود، معلوم است حال روانی آدم چطور می‌شود.

مسجد هم در امان نیست

یکی از مسجدی‌ها از مشکلات هم‌جوار مسجد بازندان می‌گوید: بارها شاهد سرقت کفش‌های

زندان و هویت اجتماعی

زندان مشهد حتی هویتی برای خود پیدا کرده است، طوری که هر کس می‌خواهد آدرسی را ملموس تر بدهد و حد و حدودش را روشن کند، به جای استفاده از نام محله، این عبارات رایج‌تر می‌آورد: سهر راه زندان، میدان زندان، حوالی زندان و....

بنایی بزرگ است که در مقایسه با ساختمان‌های اطرافش کهنه و سال‌مانده به نظر می‌رسد و هر روز در حصار تنگ ترافیک و آدم‌ها پر در سرت می‌شود. بهانه‌ای که طاقت کسانی که در این محله زندگی می‌کنند را طاق کرده و درخواست‌شان را مبنی بر انتقال این مجموعه تا استانداری و دادگستری هم کشانده است.

کش و قوس‌ها و مشکلاتی که هر روز دامنه‌دار می‌شود مسئولان را به فکر تدبیر چاره‌ای می‌اندازد و به ناچار وعده انتقال زندان را از محدوده مسکونی می‌دهند. آنها از پیگیری موضوع در اسرع وقت خبر می‌دهند، وعده‌هایی که از تیر روزنامه‌ها و چند خبر فراتر نمی‌رود و مسئولان کمبود اعتبارات را بهانه کرده و امید اهالی محله تربیت را برای به سرانجام رسیدن این موضوع کمرنگ می‌کنند.

اتراق برای ملاقات

میدان زندان همیشه پر ترافیک و شلوغ است. گاهی با آدم‌های کلافه و سردرگم، خانواده‌هایی که از دور و نزدیک برای دیدار و ملاقات مجبور به تحمل سرما و گرما هستند و ساعت‌ها چشم انتظار زمان ملاقات. با اینکه مأموران و نیروهای پلیس همیشه در این حوالی حضور دارند، هر از گاهی صدای دعوا و تشنج بالا می‌گیرد. بهانه‌های درگیری‌ها از گرفتن جای پارک شروع می‌شود تا محلی برای نشستن و حتی یک نخ سیگار کشیدن. انگار برای مأموران هم این اتفاق‌ها عادی شده است.



افسردگی که شاخ و دم ندارد؛ وقتی صبح‌ها به جای دیدن پارک و فضای سبز با تماشای خودروهای ون حامل متهم و دست و پا‌های زنجیر شده شروع شود، معلوم است حال روانی آدم چطور می‌شود

خادم - صدای ناله و ضجه زنان خواب را از چشم‌های کودکان می‌گیرد. بزرگ‌ترها در همان حالت خواب و بیداری دست‌شان می‌آید که امروز، روز ویژه‌ای است؛ روز اجرای حکم. خروس خوان است و هوا هنوز گرگ و میش، اما جلوی در زندان شلوغ است و پر هیاهو. آن طرف دیوار پهن و حصار بلند، قانون حرف اول را می‌زند و این طرف، ضجه و ناله افرادی که منتظر اجرای حکم کسان‌شان هستند، حرف آخر. ناله‌های یک‌ریز خواب را بر چشم اهالی حرام می‌کند. هر اندازه هم که تکرار شود، کار ساده‌ای نیست عادت به شنیدن صدای ضجه و بی تفاوت ماندن نسبت به آن. اما مشکلات فقط به همین اجرای حکم‌های هر از گاهی ختم نمی‌شود و بودن زندان در میان بافت مسکونی در سرت‌های ریز و درشتی برای اهالی خیابان شهید قانع و محله تربیت به وجود آورده است. تا ۱۵، ۲۰ سال قبل زندان مرکزی مشهد که تا پیش از این به زندان وکیل آباد معروف بود در محدوده‌ای غیر مسکونی واقع شده بود، اما با توسعه منطقه، زندان مرکزی مشهد مجاور و همسایه شهر وندان و خانه‌های مسکونی شد. موضوعی که سال‌هاست موجب نارضاایتی هم‌جواران زندان شده است. در سال ۱۳۹۱ رئیس سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور از احداث زندان جدید و خروج این مجموعه از داخل شهر خبر داده بود، اما بعد از گذشت پنج سال هنوز زندان محکم و استوار سر جای خودش باقی مانده و اهالی هم ناگزیر از این همسایگی هستند.

